

وجه تمایز علوم انسانی در اسلام و غرب*

دکتر احمد احمدی

بسم الله الرحمن الرحيم؛ الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على محمد وآله الطاهرين.

با سلام به روح پاک حضرت امام رضوان... تعالی علیه، و با درود به ارواح همه شهدا و مخصوصاً شهدای دانشگاهی، و با درود و سلام خدمت خواهران و برادران ارجمند. بنده پنج و شش روزی است که نیمه کسالتی داشتم، دیروز بهتر بودم، اما امروز کمی حالم نامساعد بود و می خواستم خدمتتان نرسم، ولی حیفم آمد؛ خواستم با حضور هم که شده، موافقت و همگامی خودم را با این کار شما اعلام کنم. برای اینکه در این چندروزه، چند ساعتی بیندیشم تا آنچه را می دانم دسته بندی کنم، آمادگی نداشتم؛ به همین جهت، این جلسه باید بیشتر جنبه پرسش و پاسخ داشته باشد.

البته، موضوع بحث هم مطلب کاملی است و اساس آن در حقیقت این است که آیا دین و وحی الهی، به طور کلی در علوم انسانی باید ملاحظه داشته باشد، یا فقط تفکر آدمی کافی است. این اصلاً دعوی اساسی بین ما و مغرب زمین است. البته وقتی که گفته می شود، مغرب زمین، آن جنبه کلیسایی اش را باید کنار بگذاریم؛ اگر چه کلیسا هم اثبات مسائل دینی را به تدریج از بحث استدلالی خارج کرد؛ زیرا گویی دیگر از اینکه با استدلال، خدا و دین و نبوت را ثابت کند، عاجز شده است. خیلی وقتها اصلاً بحثشان این است که راه اینها را از عقل جدا کنید. اگر دیده باشید، کانت هم در اوایل کتاب تمهیدات می گوید: «من می خواهم عقل را از کار بیندازم تا راه ایمان باز شود.» این تفکر در واقع از

* ضمن تشکر از بخش طرحها و تحقیقات جهاد دانشگاهی مرکز که متن سخنرانی را در اختیار مجله مدرس قرار دادند، به آگاهی خوانندگان گرامی می رساند که این سخنرانی در اردوی آموزشی گروه علوم انسانی جهاد دانشگاهی مرکز در تابستان ۱۳۶۸ ایراد شده است.

رئسانس همین طور پیش آمد، بعد از دکارت و آمدن کانت نیز با همان استدلالهای معروفش که «عقل آدمی از دست یافتن به مابعدالطبیعه عاجز است»، ادامه یافت. البته حرف، حرف غلطی است؛ ولی بهر حال جا افتاده و کلیسا هم به تدریج و با حالت کج دار و مریز و کلمنجار رفتن، اندک اندک آن را زمزمه کرد، تا در عمل اینجور شد. البته در کلیسا هم بسیاری هنوز این را قبول ندارند و با آن دست و پنجه نرم می کنند. حال اگر کلیسا اینچنین پیشی نسبت به خود و دین خودش داشته باشد و بگوید که «ما اصولاً راه دین را باید یک راه جدا و غیر استدلالی بدانیم و یک سلسله حقایق را باید همین جور با ایمان بپذیریم؛ زیرا اگر هم بخواهیم خیلی دست بزنیم، محتوای انجیل و تورات، این مقدار استدلال را بر نمی تابد و مثل قرآن کریم و خصوصاً مکتب تشیع نیست»؛ دیگر راه عقل می شود یک راه مستقل و راه ایمان هم می شود راهی دیگر؛ و افراد هم با هر دلیلی - ولو به صورت عاطفی - این را می پذیرند؛ یعنی ایمانی می آورند به مابعدالطبیعه، و بقیه اش را استدلال می کنند. پس در واقع، کلیسا هم به یک معنی، دین و وحی را در قسمتهایی از حوزه عقل کنار گذاشته است و عقل یک امر مستقل شده است.

حالا دعوی ما، در واقع بر سر اختلاف این فرهنگ مغرب زمین با فرهنگ اسلامی است، و ما هم - به جز اسلام - دین دیگری نداریم که اینجور عقل و وحی را بهم آمیخته باشد و استدلال و برهانی مانند قرآن داشته باشد. البته در خود اسلام هم حرف زیاد است؛ اخباری ها یک جور می گویند، اشعری ها یک جور دیگر و هر یک از فرقه ها چیز دیگری، و آن چیزی که در واقع بیشتر مشکل گشاست، همین نوع تفکر مرحوم آقای طباطبایی (ره)، مرحوم آقای مطهری (ره) و آن اندیشه ای است که در حوزه های تشیع رایج است. اما بحث برهانی قرآن که مرحوم طباطبایی - که خدا رحمتش کند - آن تفکر را جا انداخت و در واقع آنچه را در آثار تشیع پراکنده بود، ایشان به صورت «مکتب» عرضه کرد؛ همان «مکتب برهان و قرآن» است.

محتوای دین هم محتوایی است منطبق با عقل، منتهی عقلی که از دین کمک می گیرد. اگر سال سوم سالنامه مکتب تشیع را که آن روزها آقای هاشمی، مرحوم باهنر و دوستان منتشر می کردند، ملاحظه کنید، متوجه خواهید شد استفاده از عقل و دین برای روشن ساختن وحی چگونه است. نهج البلاغه و آثار امیر المؤمنین (ع)، چه جوری به کمک می آید. پس در مبنای برهان قرآنی، استقلال وحی و عقل هر دو بهم آمیخته است، به طوری که بتوانند به هم دیگر کمک کار و مددکار باشند؛ حال آنکه در آنجا دیگر عقل به کلی یکه تاز میدان است

و فکر رایج، فکر استقلال و آزادی عقل است.

این دعوای سلمان‌رشدی و یا امثال سلمان‌رشدی هم، برای همین بود؛ زیرا اگرچه اینان خودشان در عین حال که قبول دارند آزادی فکر و قلم هم تا حدی است که به دیگران آسیب نزند، اما در تفکر مغرب‌زمین، يك بی‌حرمتی نسبت به دین و یا به هر چیزی که غیر از عقل است، وجود دارد. پس مبنای بحث در حقیقت این است که آیا وحی قابل استفاده باشد یا نباشد، و در حالت اول، به صورت ایمان باشد. آن جور که کلیسا می‌گوید. یا طور دیگری. اگر فقط يك ایمانی باشد، که خیلی بحثی نیست؛ هر کس پذیرفت، پذیرفت، و هر کس هم نپذیرفت، دعوایی با همدیگر ندارند؛ زیرا در بسیاری موارد، با عمل خیلی سروکاری ندارد. در آلمان می‌گفتند «شما واقعاً در دانشگاه، آدمی دارید که در سالهای آخر دبیرستان نماز بخواند و یا روزه بگیرد.» برای اینکه ما به سال سیزدهم و چهاردهم که می‌رسیم، دیگر اینها را از دست می‌دهیم، و چنان کسانی را نداریم و بسیار معدود باقی می‌مانند که به آن عقاید پایبند باشند؛ زیرا يك «ایده» است و ایده هم وقتی که در عمل پیاده نشد، یعنی تولد پیدا نکرده، از بین می‌رود.

«اليه يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه»؛ آن اعتقاد يك به طرف خدا بالا می‌رود و عمل صالح است که او را بالا می‌برد؛ وقتی اینجور باشد، دعوای يك دینی است که در عمل، حرف دارد. یعنی وحی‌ای که برای عمل، پیغام دارد. با آنکه فقط «ایده» است؛ زیرا در آنجا این بحث یا اصلاً نیست، یا اگر در کلیسا هم به وجود بیاید، بسیار محدود است. در آنجا عقل حاکم است؛ در اقتصاد، در معاشرت، در روابط، عقل حاکم است و فقط آنچه را که شما در شاخه کلیسا بیابید، يك اعتقاد است.

این مبنای کار است و باید در تمام شئون و مواردی که ما داریم، و کار می‌کنیم، این مبنا مورد توجه قرار بگیرد. البته کار بسیار سختی است و شما برادران و خواهران که به این مهم مبادرت می‌ورزید، باید خیلی توجه داشته باشید. بنده در آن اوایل خیلی به اهمیت مطلب واقف نبودم که این تفکر مبنایی چه مقدار بر عمل تأثیر دارد؛ یعنی همینکه من الان خدمت شما می‌گویم که مبنای ما برهان و قرآن است، یعنی دین و وحی را قبول داریم، و اینها با عقل توأم کار می‌کنند، این يك مسیری را پیش پای ما می‌گذارد. گاهی آدم ناچار است با بزرگانسی فرض کنید. مثل مرحوم امیرزاحسین نوری یا محمد امین- استرآبادی یا نظیر اینها دریفتند و حرفشان را کنار بگذارند؛ با اشعری باید دریفتند؛ و با بسیاری از تفکرها که اکنون در حوزه‌های ما رایج است (تفکرهای فردی نه جمعی)

در بیفتد؛ با خیلی از کسانی که می‌خواهند فقط حاکم باشد و تلاششان این است که استدلال عقلی در همه جا رواج داشته باشد، ناچار باید در افتد و حرف بزند.

این بینش مبنای کار شما قرار خواهد گرفت؛ حالا آیا آدم می‌تواند و این از توانش برمی‌آید یا نه؟ این سواد می‌خواهد، زحمت می‌خواهد، این کار هر کس نیست؛ متأسفانه همان‌طور که عرض کردم، آدم در اوایل کیفیت آن را نمی‌داند، خیال می‌کند خوب حالا پیش می‌رویم، ببینیم چه می‌شود؛ اما در يك جلسه برنامه‌ریزی، اگر کسی به این مبانی وقوف نداشته باشد، یکدفعه جهت‌گیری‌اش نسبت به آنکه کاملاً مبنا دستش باشد، یک جور دیگر می‌شود. آنکه بگوید عقل در يك حدی حق دارد و دین هم حق دارد، یا اینها خلاف هم حرف نمی‌زنند، و تا اعماق موضوع را موشکافی کرده باشد، در يك برنامه‌ریزی اجرایی جزئی، ممکن است با دیگران حرفش بشود. یک کسی نماز می‌خواند، روزه می‌گیرد، حج می‌رود، مسلمان پاک و خالصی هم هست؛ اما از این سطح کار، وقتی یک ذره جلوتر می‌روی، دعوا درمی‌گیرد؛ و اینجاست که اهمیت علوم اسلامی روشن می‌شود. ما الآن سالها، بلکه بگویید قرن‌هاست دعوا داریم؛ دعوای مذاهب و اختلافات و کشمکشها؛ اینها مال همین است که تا آن مبنا برای آدم روشن نشود، نمی‌تواند پیش برود؛ برای اینکه دو قدم که پیش‌رفتی، می‌بینی اختلاف پیش می‌آید و این اختلاف هم به مبنا برمی‌گردد؛ مثلاً همین ولایت فقیه، خوب امام - رضوان... علیه - فاتح این باب بود و خداوند مقام رفیع در پیش انبیاء و اولیاء بهشتی عنایت بکنند که کرده، اما پاره‌ای از فقها که این بینش را نداشتند، کلی به این انقلاب ضرر زدند. وقتی آدم توی یک مسجد می‌رود، می‌بیند آقایی که مقلد فلان مرجع است، حالت بی‌حالی و بی‌رمقی و بی‌روحی و امثال اینها دارد؛ برخلاف آن که ولایت فقیه را با تمام جزئیاتش پذیرفته و جان و مال و همه چیزش را در راه آن می‌دهد.

وقتی یک فقیه برای حاکم، حاکمیت مطلق و به تعبیر حضرت امام ولایت مطلق برای فقیه قائل است، تا آن کسی که ولایت محدودی قائل است، مثل مرحوم شیخ انصاری، در حد عدول مؤمنین که حالا رفع نزاع بکنند؛ اگر در يك محله، گرفتاری در گرفت، یا اگر کودکي بی‌سرپرست ماند، و یا اگر مالی داشت از بین می‌رفت؛ در همین حد؛ تا آنکه بفرماید نه، این مسجد را می‌توانند خراب کنند، می‌توان حج را تعطیل کرد، و این دو بخواهند در سطح جهانی کار کنند، دعوایشان می‌شود. حالا این را بیناورید با مغرب‌زمین مقایسه کنید؛ ما با مغرب‌زمین دعوای وحی و غیروحی داریم، این تمام سخن است که آیا بالاخره اساس این تفکر، تفکری است که دین در همه یا اغلب جاهایش حرف دارد و ما باید آن حرف

را پیاده کنیم، یا نه عقلت را کار بینداز، به هر جا رسیدی، رسیدی؛ اشتباه هم می کنی بکن؛ در مرحله بعد جبرانش می کنی.

هفتادسال مارکسیسم دنیا را متزلزل کرد، همه جهات سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و... را به هم ریخت؛ حال به راحتی می گوید اشتباه کردیم، البته حالا طول دارد تا بگویند اشتباه کردیم، به تدریج این را دارند می گویند، آن «اشتباه کردیم» اساسی، بعداً ظاهر می شود. این همه آدم از بین رفته، این همه آدم بی دین از بین رفته، یک نسل دو نسل، چه کسی باید غرامتش را بپردازد؛ آنها کاری با این ندارند.

بحث این است که مبنا، عقل است یا عقل و وحی؟ طبیعی است که ما می گوئیم عقل و وحی، و وقتی می گوئیم عقل و وحی مبنا است، با آنهایی که می گویند همه چیز را باید روایات برای ما گفته باشد - مانند اخباری ها - همان اختلاف را پیدا می کنیم. راه ما با بسیاری از کسانی که تنها با حکم یک روایت - ولو روایت ضعیف - مسیر تعیین می کنند، تفاوت پیدا می کند. راه می شود یک راهی که اعتقاد بر این است که عقل و وحی هر دو کمک هم می دهند، اینها هیچکدام هم دیگر را تکذیب نمی کنند، منتهی به قول آقایان باید یک عقلی باشد که مبانی استدلالی صحیح دستش باشد، و یک وحی باشد که پیراسته از کذب و افترا و جعل و بدفهمی و امثال اینها باشد. این خیلی کار دارد و مستلزم این است که واقعاً آدم عمری بنشیند و برایش کار کند. شما یک ولایت فقهی را یک وقت بر اساس روایات مقبوله عمر بن حنظله - که روایت معروفی است، بنا می گذارید؛ یک وقت هم نه، می گوئید این حکم، حکم عقلی است و آن روایت هم می تواند مؤیدی برای این باشد، یا اشکال داشته باشد یا نداشته باشد؛ این دو باهم متفاوت است. پس مبنا به طور کلی باید مبنای برهانی قرآنی دقیقی باشد که مستلزم صرف وقت است، مستلزم این است که اجتهاد به معنی صحیحش به کار برده شود، و بنده خودم این را بارها گفته ام و با بانگ بلند عرض می کنم که در خود دین همه چیز گذاشته شده و راه پیشرفت دین، خود دین است؛ مثل کامپیوتر است، مثل دستگاهی است که دستورالعملش همراهش آمده؛ مثل یک موشکی است که پرتابش می کنند؛ گویی همه چیزش در داخلش گذاشته شده تا مثلاً وقتی ارتفاعش از زمین به حد معینی رسید، آن دستگاه به کار افتد؛ یا وقتی کوه یا مانع دیگری در برابر آن قرار گرفت، دستگاه دیگری آن را از مانع دور کند؛ یا اگر سراسیمه پیدا کرد، دستگاه دیگری به کار افتد. همچون سفینه ای است که تشکیلات منظمی دارد و همه چیز آن به صورت خودکار است، فقط افرادند که باید بتوانند آن خصوصیات را بشناسند و کلید آن را به دست آورند، و به دست آوردن آن، کار

دشواری است؛ البته اگرچه کار دشواری است، وظیفه عده‌ای است که بنشینند و این کارها را بکنند. بالاخره این دین ما و فرهنگ ماست، دیگران هم همین مسائل را دارند. کجاست که مسائل اعتقادی در آن مطرح نباشد؟ همین چندوقت پیش، در بلژیک بحث برسر این بوده است که سقط جنین آزاد است یا نه، و بالاخره نمایندگان مجلس تصمیم گرفتند آزاد باشد؛ وقتی قانون را پیش پادشاه بلژیک بردند که امضا کند چون احکام مجلس را سرانجام باید شاه امضا کند - گفته بود که دیگر در آخر عمر یک کار خلاف وجدان را به عهده من نگذارید، برای من سخت است که بخواهم آن را امضا کنم. گفتند حالا که شما حاضر نیستید این کار را بکنید، و آن را خلاف وجدان می‌دانید، ۴۸ ساعت از سلطنت استعفا بدهید تا شورای سلطنتی تشکیل شود و آن را در طول این ۴۸ ساعت تصویب کند، بعد هم شما دوباره بیاید سر سلطنت؛ بالاخره همین کار را هم کردند. این داستان عقیده و فرهنگ و بالاخره آن چیزی است که آدم براساس آن معاشرت می‌کند، و در خواب و بیداری با آن زندگی می‌کند.

اما فرهنگ ما که فرهنگ حقی هم هست، اساس کار است و باید براساس آن کار کنیم. برادران باید توجه داشته باشند در این سالها ما فراوان دعوا داشتیم؛ دعوای دانشگاهی و حوزه‌ای، حوزه‌ای و حوزه‌ای، دانشگاهی و دانشگاهی، اما یک مبنای اساسی مورد قبول ما داریم که در برابر شرق و غرب، و حتی در برابر تنگ نظریها و بدفهمیهای پاره‌ای از متدینین می‌تواند بایستد، و آن «خط امام» است و بینش اساسی برهانی قرآنی است؛ البته لازم‌اش این است که اگر ما در جایی یک مطلبی را نیافتیم، خوب آن را تعبیدی بپذیریم، البته وقتی قوی باشد؛ ولی در اکثر جاها بین عقل و دین یک توأمانی و تفاهمی وجود دارد که می‌تواند مبنای ما باشد، و بنده با صراحت باید عرض کنم که مرحوم آقای طباطبایی، مرحوم آقای مطهری و خود حضرت امام (ره) بیشتر شیوه تفکر فقهی داشتند؛ اما بهر حال، شیوه ایشان در این جهت، و آن شیوه در آن جهت، اساس کار است.

من حالا در خدمتتان آماده‌ام تا بفرمایید، پاسخهای ریزتری بدهم، با همان فرضی که عرض کردم؛ زیرا این مطلب که تفاوت اینها در شرق و غرب چیست؟ خیلی کلی است و اگر بخواهیم وارد جزئیاتش بشویم و لوازم و نتایج آن را استخراج کنیم، مدت‌ها، شاید ماهها، وقت لازم دارد که قبلاً بگوییم لازمه این حرف، این است که اینجا اینجوری عمل کنیم، و آنجا آنطور، و این طولانی می‌شود. من در خدمتتان هستم.

سؤال: اگر نزاع ما با غرب بر سر وحی و غیر وحی، یا وحی و عقل است و اگر مقصود از دین یا قانون عقلی، جواب دادن به نیازهای بشری است، آیا ما با آنچه که وحی می‌نامیم، و با روشهای متکی بر وحی، توانسته‌ایم این نیازها را برطرف کنیم؟

پاسخ: حالا آن طرفش را من سؤال می‌کنم، آنهایی که فقط با عقل کار کردند، توانستند نیازهایشان را برطرف کنند یا نه؟ این جواب نقضی است، البته خوب جواب نقضی، جواب حل مشکل نیست، ولسی واقعه این است که آنها هم نتوانستند. در عمل ببینیم نتایج کار کدامان بهتر است؟ اگر از لحاظ زندگی، آرامش، حتی رهایی از بسیاری لغزشها که دام‌گیر انسان است - اگر از این جهات بخواهیم بگوییم - ما راحت‌تریم. زندگی شرقی و زندگی دینی، مشکلاتی دارد؛ اما محاسنی هم دارد؛ در غرب، از هر صدهزار نفر، ۲۰ نفر خودکشی کرده‌اند، ظاهراً در هیچ جامعه دینی و در ایران چنین چیزی نداریم، و این نشان می‌دهد که معاشرت‌ها، روابط خانوادگی، رابطه پدر و فرزندی بر مبنای آن انس و الفتی که واقعاً دین به آدم می‌دهد، محکم شده است. انسان دنیا را آیتی از آیات و احکام خدا و اصلاً یک پیوند بین خالق و مخلوق می‌بیند، این در زندگیها نیست. اما محسناتی هم هست که مربوط به فکر بی‌دینی نیست، آنها را هم ما واقعاً در اینجا داریم، ولی عرضه اجرایش را نداشته‌ایم؛ فرض کنید می‌گویند وقتی کسی بیمار می‌شود، در آنجا از طرف شهرداری می‌آیند و پرستاری‌اش می‌کنند، یا بهره‌وری از امکانات مناسب بهداشتی یا بیمه و نظیر اینها، خوب است؛ آها، ما می‌توانیم این کار را بکنیم؟ این دیگر مال عقل نیست، مال بی‌عقلی است، یعنی مال به کار بستن عقل است.

مسائل مبنایی که عبارت از آرامش روحی، صفا، پاکی، صمیمیت، انس و الفت و محبت، امید به آینده، حالا صرف نظر از حق بودنش و یا - خدای نخواسته - ناصواب بودنش، بالاخره واقعیاتی هستند که ما در دین داریم، و اگر منظور از رفع نیازها، رفع مشکلات اینهاست، که اینها را آنها ندارند؛ و دیدیم هم بالاخره بعد از ۷۰ سال مثلاً مارکسیستها به چه صورت درآمدند، تازه این، این قسمتش بود، آن قسمتش که سرمایه‌داری است، و او ایلاست؛ باز این فریاد مارکسیستی برای کارگر و انسان و شرف انسانی و خلقی بودن و این حرفها، یک چیزی بود؛ جلوی بسیاری از آلودگیهای آنها را می‌گرفت، و آلا از حالا به بعد آن مراکز فساد که در

مغرب زمین هست و در این کشورهای کمونیستی نیست، آن گرایش به پستی و تن بهر ذلتی دادن و مسانند اینها، در این کشورها نبود، بهر حال باید دید از حالا به بعد چه خواهد شد. الان هم خوب اینها عزا گرفته اند؛ چه در آینده همان مراکز فساد و فحشا و چیزهایی که در مغرب زمین است و در این کشورها نبوده، راه پیدا کند.

اگر رفع مشکل به این جور کارها می گویند، این واقعاً رفع مشکل نیست در برابر آن پاکی و خصصتهای انسانی که در آنجا هست؛ اگر نه منظور، رفع نیازهای اقتصادی، اجتماعی و امثال اینهاست، واقعش این است که اینها در خود دین وجود دارد؛ مثلاً وقتی دین می گویند: شما نباید فقیر باشید، نباید تفاوت بین افراد آنقدر باشد، نباید کسی را بگذارید مثلاً از بین برود؛ مثلاً «من سمع رجلاً ینادی یا للمسلمین فلم یجبهه، فلیس بمسلم» یا کسی که در حجاز، گرسنه و من اینجا، سیر بخوابم، مسئولیت دارم؛ و مسلمان نیست کسی که بخوابد و همسایه اش گرسنه باشد و او به فکرش نباشد. اینها را شما به يك صورت دقیقی در بیاورید و به ضابطه تبدیل کنید و بدهید به دست مردم، ببینید آیا واقعاً مشکلیها برطرف نمی شود. بنابراین، باید دید آن مشکلاتی که گفتید، چیست؟ کجاهاست که واقعاً دین مانع آنها شده و اگر دین نبود، عقل بهتر می توانست؛ آیا همه کسانی که به دین تکیه نمی کنند، توانسته اند مثل مغرب زمین جلو بیفتند، آیا در خود مغرب زمین، همه متکی به عقلند و دین حاکمیت ندارد؟

حق این است که مبانی و اصولی در دین هست، چه از لحاظ اخلاقی، رفتار، اعتقاد و معاشرت، و چه از لحاظ مسائل سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی و نظیر اینها؛ گروه اول مانند مسائل اعتقادی، مربوط به خود افراد است؛ اما آن قسمتهایی که می تواند در حوزه اجتماع بیاید، اگر با اجتهاد صحیح توأم باشد، همانطور که عرض کردم، اگر عقل و وحی هر دو ملازماً و توأم کار کنند، بنده معتقدم به خوبی می شود جامعه ای ساخت که خیلی کمتر از جوامع غربی مشکل داشته باشد، وای کاش می توانستیم يك سال، دو سال بنشینیم و کاری بکنیم؛ من چنین چیزی در ذهنم هست که در جاهای دیگری هم گفته ام.

وقتی با بعضی از این غریبه ها قرار داشتیم، خلاف نمی کردند، یا همیشه پنج دقیقه قبل از وقت، دم در اتاق ما آماده بودند. این نظم ایشان چگونه است، اینها

چه جوری تربیت شده‌اند؛ کدام يك از جلسات ما - حتی جلسات مقامات بالا - به موقع تشکیل می‌شود و به موقع ختم می‌شود؛ ده دقیقه، پانزده دقیقه و گاهی بعضی جلسه‌ها تا سه ربع هم تأخیر دارد. می‌دانید این یعنی چه؟ یعنی ضعف روحی برای آدم به وجود آوردن، یعنی وقت را تلف کردن؛ این وقت من و شما هم اقتصاد این مردم است، سرمایه این کشور است، این مردم را چه جوری باید بار آورد که وظیفه‌شناس باشند.

ما باید از منابع، قانون را درست پیدا کنیم و خوب وضع کنیم، و این يك کار فرهنگی است. من شنیده‌ام که در بسیاری از این مهدکودکها، به بچه‌ها داروی خواب‌آور می‌دهند تا صدایش در نیاید؛ حال آنکه اگر به آن دیار بروید، این چیزها را نمی‌بینید، یا خیلی کمتر می‌بینید. نمی‌خواهم آنجا را هم بهشت برین فرض کنم؛ ولی خوبی، خوبی است؛ وفای به عهد، پشتکار داشتن، کار خوب انجام دادن، دقیق بودن، کالای بادوام تولید کردن، محصول آلمانیها باشد یا روسیها، فرقی نمی‌کند؛ کار خوب، خوب است.

«قل لعبادی، یقولوا اللّٰه احسن» یا «الذین یستمعون القول یتبعون احسنه»، سخنان راهگشایی است؛ ولی ما يك ملت اینجوری نداریم، عده‌ای را داریم، اما اغلب اینطوری نیستند. باید نسلی از اول، از پایه درست بشود، که البته شروع شده است؛ اما توجه داشته باشید که اجتماع، مثل دریاست؛ يك موج دریا، موج دیگری به دنبال دارد، و این موجها جای موجهای قبلی را پر می‌کنند و سلسله موجها ادامه می‌یابد. موج بزرگ، اوایل انقلاب بود که باعث پوشیدن حجاب و برپا کردن نماز می‌شد و . . . این موج برخانوادهایی که ۴۰، ۵۰ سال با آن فرهنگ خو گرفته بودند، اثر گذاشت. برعکس اگر وضع فرهنگی خراب شود، و به دنبال آن وضع اقتصادی ناپسامان گردد، در نتیجه سرمایه‌داری بی‌حد و حساب، و بعد بیرون بردن سرمایه و رشوه‌دادن به گمرک و هزاران مسأله دیگر پیش می‌آید که درمی‌مانیم با آنها چه کنیم. بین افرادی که ۵، ۶ سال در جبهه بوده‌اند، و مدت دو سال به گمرک بندر عباس برده شدند، می‌گفتند که فردی بود که بدنش با گلوله - در ایلام - مشبك شده بود، اما در بندر رشوه گرفته بود. راه رشوه‌دادن هم راه بخصوصی است؛ به بنده يك جور رشوه می‌دهند، به شما يك جور، به مأمور شهرداری يك جور، به پاسدار يك جور، به اومی گویند که حالا شما تلویزیون

دارید یا ندارید؛ اگر ندارید، خوب ببرید يك سال دیگر پولش را بدهید؛ بعد يك سال هم می‌گویید حالا بماند. رشوه بنده هم این است که به صورت هدیه بیاورند، آن هم هدیه‌ای که با چند واسطه بیاورند؛ مثلاً کتاب بیاورند آن وقت باید حساب کنی که آیا آدم در این مقام، حق هدیه گرفتن دارد، یا نه؟ پیامبر به ابوهریره یا به یکی از کسانی که به حوزه خلیج فارس فرستاده بود، پس از برگشتش می‌گوید که این مالها را از کجا آورده‌ای؟ گفت که هدیه داده‌اند، گفت اگر به آنجا نرفته بودی، این هدیه را به تو می‌دادند؟ این برای آن مقام تو بوده، این هم رشوه است؛ البته تعبیر حضرت این نیست.

غرض این است که این مسائل آنقدر به هم پیچیده است که می‌بایست انقلاب فرهنگی به آنها می‌پرداخت. از حالا به بعد هم باید ۵،۴،۲ سال آدم بنشیند برای آن بیندیشد؛ آن هم البته يك آرامشی می‌خواهد، آرامش اقتصادی می‌خواهد، وقتی آدم همیشه در حال بیم و امید باشد، وقتی تورم بالا برود، اصلاً طرحهای فرهنگی هم بارور نمی‌شود. ملاحظه می‌کنید برای اجرای طرحهای فرهنگی، آدم واقعاً تا چه حد توان دارد؟ جوانی که چند سال به جبهه رفته، حالا که بر می‌گردد، می‌بیند رفیقش همه چیز دارد و این بیچاره مانده است، نه خانه دارد، نه ازدواج کرده، نه شغل دارد، نه چیز دیگری؛ اصلاً يك حالت عصیانی پیدا می‌کند، چون بالاخره آدم در يك چهارچوب کاری کند و تا خطوط کلی آن ترسیم نشود، و حساب و کتاب پیدا نکنند، نمی‌توانند کار را ادامه دهد. يك جوانی را تا ظهر می‌توانید يك جور پیدا کنید، بعد از ظهر يك جور؛ اول شب يك جور و آخر شب جور دیگری؛ برای اینکه به هر حال، آدمی است و تحت تأثیر افکار دیگران قرار می‌گیرد. کاری که می‌باید از حالا به بعد انجام گیرد، این است.

اگر بفرمایید تا حالا چقدر کار شده شاید بشود که آدم چند ساعتی صحبت کند. اگر بگویید آنجا اینجور شده و اینجا اینجور، می‌توان در مجموع گفت که با این موقعیت، با این جمعیت کم، و با این دگرگونی که در این ستاد انقلاب فرهنگی صورت گرفت، بالاخره به نسبت کار خوبی بوده است، به خصوص آن هم بسا توجه به این چهار نفری که این اواخر باقی مانده بودند، با چند مسئولیت اجرایی. امروز ما دو هفته يك بار جلسه‌ای داریم؛ در دو هفته يك بار، اگر کسی مثل بنده شور کار را داشته باشد، روزشماری می‌کند برای اینکه زمان جلسه برسد و مشکلی را

مطرح کند. خوب حالا اگر در هر دو هفته یک بار، فرض کنید یک بحث مهمی مثل شرح وظایف جهاد، یا شرح وظایف نمایندگان مقام رهبری، این نیست که در یک جلسه بگویید کارش تمام است، نه باید بحث بشود. سالها خدمت آقای هاشمی رفسنجانی و جناب مقام معظم رهبری بودیم، این مطالب که کسی همین جور بگوید اینطورش یا آنجورش کنیم، نبوده، بلکه باید پیرامونش دو هفته یک بار بحث کنیم.

سؤال: با توجه به فرمایشهای آقای دکتر احمدی، من برای تکمیل این بحث، این سؤال را مطرح می‌کنم که در سؤال نخستینی که داشتیم که آیا قوانین مبتنی بر عقل امروز نیازهای بشری را بهتر جواب داده، یا آنچه را که ما به عنوان وحی به آن معتقدیم؟ آقای دکتر معتقد بودند که انسان شرقی به لحاظ زندگی انسانی خود، بر انسان غربی امتیازاتی دارد؛ ولی این بیانات اخیرشان ظاهراً ناقض آن قضیه بود؛ یعنی تمام ناهنجاریها و رفتارهای ناهنجار اخلاقی و فردی و اجتماعی را به جامعه خودمان برگرداندند و دیدید که مشکلات را ناشی از بی‌برنامگی، ناشی از کارهای دولتی و اداری، و حتی ناشی از خود انقلاب فرهنگی ما گرفته تا آن پیش‌نمازی که بدون رعایت صف نان، سنگکش را می‌گیرد و می‌رود، دانستند؛ حالا خواستم که این ابهام را که به ذهن بنده یا شاید به ذهن بعضی از برادران دیگر نیز رسیده باشد که اصولاً هر وقت ما از غرب سخن می‌گوییم، نظم و انضباط و درستی کارهای آنها در نظرمان می‌آید و از این طرف مشکلات خودمان را مطرح می‌کنیم. حالا می‌خواستم این نقض را که تقریباً نقض سخنان قبلی ایشان بود، خودشان یا مرتفع سازند، یا جمعی بین این دو بکنند که این نقض را از بین ببرد.

پاسخ: ببینید: یک وقت هست می‌گویند که مکتب ما اینجوری است، من می‌گویم: معاذالله؛ مکتبی مانند مکتب اسلام، آن هم مکتب تشیع، آدم اینجوری پیروانند! این مکتب آدم را اینجوری نمی‌پروراند. اما حالا چرا اینجوری است؟ این یک بحثی است؛ این دیگر حق من و شماست که بگوییم: رعایت حق دیگران هیچ تفاوتی ندارد، چه در نوبت و چه در غیر نوبت؛ آدم با آدم برابر است، اگر آدم با آدم برابر است، مرد وزن با هم در این جهت برابرند؛ جز در یک مورد خاصی که تفاوتی گذاشته شده است که آن هم در مجموع، تفاوت نیست، «الناس كالأسنان المشط»

این حدیث از پیامبر است: «مردم مثل دندانۀ شانه باهم برابرند»، اگر اینجوری است؟ بنده چه حقی دارم که به صرف اینکه لباس دارم، یا موقعیت اجتماعی دارم، بیایم و جلوی شما بایستم، حتی اگر شما حقان را به من واگذار کنید، من از لحاظ اینکه در مصالح عمومی تأثیر نامطلوب می گذارد، یعنی بدآموزی دارد، نباید بپذیرم. پس این را نباید به پای دین گذاشت. سه، چهار سال پیش، جلسه ای ترتیب داده بودند راجع به آلودگی آب خلیج فارس و آب دریاها، تعدادی از این روایات را من از عربی ترجمه کرده بودم و می خواندم؛ یکی از این آلمانیها گفت: آقا شما که این حقایق را در اسلام دارید، چرا کشورتان، این شهرتان، اینقدر کثیف است؛ اینقدر آلوده است؛ خوب من چه بگویم؟ ناچار شدم بگویم سیدجمال می گفت با هر خارجی که می خواهید بحث کنید، اول نگویید که مسلمان هستم، بلکه راجع به حقانیت اسلام بحث کنید، آنوقت می توانید بگویید که مسلمان هستید؛ اسلام را جدا از مسلمانها لحاظ کنید.

بنابراین، واقعاً هیچگونه تناقضی بنده نمی بینم. من می گویم آقا ما يك مکتبی داریم و تا حالا بیشتر به صورت فردی بوده است؛ یعنی يك آقای داخل يك حجره، نظرمی داده، حالا - به تعبیر حضرت امام رضوان... تعالی - کسی که می خواهد فتوا بدهد و بسا فقه سروکار داشته باشد، باید دنیا را نگاه کند، حالا باید تمام مسائل فرهنگی را - از ریز تا درشت - بررسی کند.

از چهار سال پیش من به بسیاری از دوستان حوزه گفتم که آقا این اقتضا می کند که شما بنشینید و همه اینها را روشن کنید؛ مثلاً صلۀ رحم چیست؟ صلۀ رحم با چه کسانی و تا چه حد؟ اگر کسی ضد انقلاب بود، یا اگر چیز دیگری بود...، اینها را مورد به مورد بررسی کنیم. یا مثلاً آیا دنیا داری و توجه به دنیا خوب است یا بد است؟ چه دنیایی بد است؟ ما اگر الان يك نماز کوتاهی بخوانیم، مثل امیرالمؤمنین (ع) در وقتی که سوده آمد آن نامه را به ایشان بدهد، نماز را کوتاه کرد و گفت: چه کرداری؟ خوب اگر اینجوری برای دنیا کار بکند، آیا این دنیا است یا نه؟ اگر کسی تلاش فراوان کند و اجباتش را انجام دهد، یا تلاش کند برای آماده کردن يك کشور، آیا این وظیفه اش هست، یا مثلاً بگوید بروید و بنشینید، منسزوی بشوید، این دیدگاهها باید معلوم شود و در تشیع - از لطف خداوند - چون يك مکتب قوی است، این کار مشکل نیست و آن عرض بنده هم

هیچ تعارضی ندارد.

این را هم دربارهٔ غربیها عرض کردم، این است که من همیشه می‌گویم خوبی يك ملتی را بشناسید و بگیرید، و گرنه بدیها و فساد آنها کم نیست، آن را که دیگر بنده نباید بیاورم و بگویم که آن هم خوب است، یا آن فسادهای گوناگونی که مخصوصاً در آمریکا و غرب هست و واقعاً فساد، فساد عالمگیری است. آنها در این بابت، حتی از کمونیستها هم بدترند، برای اینکه کمونیستها باز يك حرفهای خلقی داشتند. ما می‌گوییم هر کار خوبی در هر جایی هست، آن را ما بگیریم، البته بعد می‌بینیم همان را در دین ما به عنوان يك وظیفهٔ دینی دستور داده‌اند، ما باید این خوبیها را بگیریم؛ اگر در ده‌تا، بیست تا کشور، يك امتیازاتی وجود دارد، اینها را آدم بگیرد؛ و اگر نارسایی در ما وجود دارد - که این هم مال خود دین نیست - آن را برطرف بکنیم. البته آن خوبیهایی را هم که ما داریم - و بیش از همهٔ چیزهایی است که دیگران دارند - آنها را هم به این ضمیمه بکنیم، و این را می‌توان برای يك نسل، مبنای يك تربیت فرهنگی قرار داد؛ بنابراین در عرض بنده تعارضی وجود ندارد.

سؤال: مسألهٔ علوم انسانی، رشد، تبیین یا بنانهادن علوم انسانی بر اساس مبانی اسلامی چیزی بوده است که از اول متولیان قضیهٔ انقلاب فرهنگی انتظار داشتند که حوزهٔ علمیه، طلاهدار و پیشگام این حرکت باشد، حالا آیا از نظر جنابعالی چنین رسالتی را حوزهٔ علمیه انجام داده، یا در حال انجام است، یا توان انجامش را دارد؟

پاسخ: آن رسالت تمام و تمام و حتی نیمه کاره را هم، باید عرض بکنم، نه. آن را که شما بخواهید فرض کنید آقایان بنشینند و مثلاً يك مبنایی برای جامعه‌شناسی بنویسند و بگویند این جامعه‌شناسی است، این روانشناسی است، این اقتصاد است، و مورد به مورد کار دقیق باشد؛ تا کنون خوب پیش نرفته البته در زمینهٔ اقتصاد قبلاً کارهایی شده، اما اینکه بنده بخواهم عرض کنم که به لحاظ دانشگاهی تا کنون این کار را کرده‌اند، خیر انجام نشده است؛ البته دفتر همکاری حوزه و دانشگاه کتابی را در اقتصاد با چند نفر از اساتید دانشگاه تهیه کرده‌اند که در واقع يك مبنای اقتصادی است و کار قابل ملاحظه‌ای هم هست؛ در واقع تکمیل کار مرحوم صدر است با يك دید دانشگاهی، این کار انجام شده و دنباله هم دارد و الآن دوستان مشغولند. يك مقدار ما آنجا را فعال کردیم؛ برای این کار، کسانی پرورش نیافته بودند، در این مدت، البته کار کند بوده است؛ ولی در

اقتصاد کارهایی شده، در تعلیم و تربیت یکی، دو جلد نوشته‌اند و یک جلدش آماده است که همین روزها برای من می‌فرستند؛ ان شاء...؛ تقریباً بسیاری از مواد جلد دوم آن هم آماده شده و حاصل کار اولیه مشترک بین اساتید و آن دوستان در آن دفتر است. گروه جامعه‌شناسی هم یک کاری کرده است و یک جلد آماده چاپ دارند. منتها ببینید ده، یازده سال از انقلاب می‌گذرد، و ما کار اساسی نکرده‌ایم، آن اوایل، مرحوم آقای مطهری را جلو مدرسه علوی در خیابان ایران دیدم، ایشان همانجا به من گفتند که می‌خواهم بروم و به کارهای علمی بپردازم. ایشان در آن روزهای اولیه انقلاب، اهمیت این موضوع را دریافته بود. این کارها می‌بایست از آن روز شروع می‌شد، تا اصلاً چیزی نیاید جایش را بگیرد، تا وقتی دانشگاه باز می‌شد، بگوییم آقا این برنامه. آن آقایان هم حق دارند، زبان خارجه بلد نبودند، در این چند سال تعداد قابل ملاحظه‌ای - در حدود ده، پانزده نفری - آشنایی خوبی پیدا کردند؛ الآن هم گروه دیگری تربیت می‌شوند و زبان انگلیسی خوب بلدند و می‌توانند از متون استفاده کنند؛ در حد یک لیسانس، شاید هم بهتر، و آن مبانی حوزه را هم که دارند، مبانی روانشناسی را هم یاد می‌گیرند؛ شاید باز چند سال کار ببرد تا آنها هم به ثمر برسند. اینها هم در روانشناسی، دو جلد کار کرده‌اند؛ و یک جلد سومی هم در دست دارند و باز همینطور دنباله پیدا خواهد کرد. در روانشناسی، اقتصاد، تعلیم و تربیت، حقوق و حقوق بین‌المللی مطالبی نوشته‌اند و دارند می‌نویسند؛ آن دفتر، این اواخر مقداری فعالتر شده، بعضی کتابهایشان چاپ شده و یا زیر چاپ است و برای آینده‌اش هم برنامه‌ای ریخته‌ایم.

اما از حوزه‌ای که واقعاً طلایه‌دار علوم انسانی است، انتظار می‌رود که کار کنند، ولی متناسب با آن حجم فضایی نامدار و دانشمندی که در آنجا هست، کاری که باید انجام گیرد انجام نشده است. آن هم بدین جهت است که این آقایان در فقه و اصول کار کرده‌اند، من بارها به آنها گفته‌ام که شما روزگاری بود که فقط کار فقه می‌کردید، و یک روزگاری هم بود که خواجه طوسی می‌آمد و تحلیل اقلیدس می‌نوشت، فلسفه فلان می‌نوشت؛ خوب شما الآن همان کارها را بکنید. حالا یک تحرکی در آنجا پدید آمده است؛ مدرسه دارالشفاء را که راه انداخته‌ایم، حدود هشتاد نفری آنجا هستند؛ امیدواریم تعداد قابل ملاحظه‌ای از اینها به ثمر برسند؛ ده، بیست نفرشان

زبان بلدند، فضیله خوبی اند، برای آینده امید خوبی است. البته این متناسب با حجم طلاب نیست، ولی این مقدار به اصطلاح دانشمندی که هست، ما از بین ایشان برگزیده ایم و داریم با آنها کار می‌کنیم، امیدی هست که کارهایی انجام بگیرد؛ اما يك دانشگاهی با سیصد، چهارصد هزار، بلکه پانصد هزار دانشجو در زمینه‌های مختلف و در مقاطع مختلف دولتی و غیردولتی، و حوزه‌ای در آن طرف به آن صورت، این اقتضا می‌کرد که عده کثیری از آنها با این علوم آشنا می‌بودند و می‌نشستند و کار می‌کردند و به موقع به دانشگاهها خوراک می‌دادند، اما چون آنها این سابقه را نداشتند. ناچار باید آدم به تدریج آنها را تربیت بکند، زبان یادشان بدهد، تا با این علوم آشنا بشوند. مقداری هم فرهنگ آن حوزه مقدسه، فرهنگی است که بیشتر به طرف فقه و اصول گرایش دارد؛ گویسی آنچه که ارزش دارد، در حقیقت فقط فقه و اصول است، نه تفسیر؛ حالا اندکی تفسیر را نیز وارد صحنه کرده‌اند، و نه علوم اینچنینی را، این وضع موجود است و وضع گذشته.

سؤال: بسیار گفته می‌شود که اسلام مبانی ثابت و غیرمتغیری مبتنی بر وحی دارد، که تمام مسائل اجتماعی و انسانی را پاسخگوست؛ حالا پس این اختلاف فاحشی که در دیدگاه‌های اسلام شناسان کنونی خودمان وجود دارد، و در این ده سال با آن برخورد کرده‌ایم و گاه حتی به تناقض می‌انجامد، چیست؟ برای مثال، گفته شده که از چپ‌ترین تا راست‌ترین مواضع اقتصادی، قابل توجیه شرعی است. این چگونه می‌شود که با آن مبانی ثابت، این همه اختلاف وجود داشته باشد؟

پاسخ: باید دید که مبانی ثابت در کجاهاست. ما يك سلسله احکام ثابت داریم که خیلی از اینها - و شاید اکثریشان - احکام فردی است. احکام اجتماعی نیز تغییر دارد، در آنجا هم نمی‌شود گفت که تمام احکام اجتماعی متغیر است؛ زیرا احکام ثابت اجتماعی هم داریم؛ اما به هر حال در مسائل اجتماعی احکام متغیر بیشتر داریم، و این وظیفه آن عالم دینی است که آنها را استخراج کند، مثل کسی که از روح قانون اساسی چیزهایی را استنباط می‌کند؛ در هر کشور، بالاخره قانون اساسی ایشان مثلاً بین ۱۰۰ تا ۲۵۰ و در این حدود اصل دارد. دیگر معمولاً قانونهای اساسی خیلی طولانی و قطور نیستند؛ حالا حقوقدان یا قانونگذار مجلس، می‌آید و از این قانون-

اساسی استفاده می‌کند و می‌گوید من از این قانون، این را استنباط کردم. این فقیه است که از مجموعه این قوانین اسلام - که به ظاهر ثابت به نظر می‌آید - می‌تواند احکام را استنباط کند. شنیدیم که حضرت امام - رضوان... علیه - فرموده بود که همان موسیقی را که در رادیو و تلویزیون جمهوری اسلامی پخش می‌کنند، اگر در عربستان باشد، اشکال دارد. ملاحظه می‌کنید این يك جور است، فقیه يك برداشت خاصی از این دارد، می‌داند که آن اثر نامطلوبی را که آنجا دارد، اینجا ندارد. حالا مطلب دیگری را برای شما عرض کنم؛ يك چیزی ممکن است در هر موردی، حساب دیگری داشته باشد؛ همان - مرحوم مجلسی را می‌گویند که احادیث ضعیف یا مجعولی را که به شیعه نسبت می‌دادند، من خودم هم در کتاب بحار دیده‌ام گاهی می‌گوید از این حدیث برمی‌آید که از امام نیست؛ فرض کنید جایی می‌بینید این همه ائمه - علیهم السلام - خودشان را بنده خدا، بنده ناچیز خدا دانسته‌اند. اصلاً دعا کردن، چیزخواستن و خود را به خدا منتسب کردن و حرف زدن روالی دارد، يك شیوه‌ای دارد. اصلاً هیچ‌جا نیست در يك روایتی گفته شده باشد که من سگ در گاه توام؛ حالا اگر روایتی آدم ببیند که با مجموعه این تعالیم نمی‌سازد، می‌گوید که این يك اشکالی دارد.

کسی که عمری را با مضامین دینی سرکند، و واقعاً با تحول تاریخ اسلام، و نحوه برخورد ائمه - علیهم السلام - در این دوستان و پنجاه سال، آشنا باشد و اوضاع زمان هم دستش باشد، این می‌شود فقیهی که بتواند مورد به مورد احکام را به دست آورد. به نظر من نمی‌شود گفت که این با آن تعارض دارد.

البته اختلاف هست، در این شکی نیست؛ اما آنچه را که بشود واقعاً به پای دین نهاد، مربوط به آدمی است که سالها دین را آزموده باشد، اصلاً لحن روایات و تعمق در روایات برایش کاملاً مانوس باشد. رسول اکرم (ص) می‌فرمود: محاسناتان را خضاب کنید و «لاتشبهوا بالیهود» و حضرت علی (ع) فرموده: این مال زمان پیغمبر بوده که اسلام ضعیف بوده است، «فأمالان و قد اتسع نطاق و ضرب بجرانه فامرؤ وما اختار»، امروز دیگر که دین گشاده شده (اسلام در همه جا منتشر شده) و مثل شتری است که جای خود را انداخته و قرار گرفته است؛ دلتان می‌خواهد خضاب کنید، می‌خواهید نکنید؛ این اجتهاد است و مجتهد به معنای واقعی است که می‌تواند این را به دست آورد؛ و به نظر من اجتهاد مشکل گشاست.